

حقوق دعاوی؛ سنتز برگرفته از دیالکتیک حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی

سید رسول میرنژاد بروجنی^۱

چکیده

دعوا، مفهومی آشنا و پرکاربرد در هر نظام حقوقی از جمله ایران به شمار می‌رود. اما، گفت‌وگوها در باره آن به اندازه اهمیت آن نیست و آن طور که باید و شاید به آن پرداخته نشده است. بر این بنیاد، در دو گانه انگارانه حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی سهمی به او اختصاص نمی‌یابد و همواره نادیده گرفته می‌شود. مرسوم است که او را موضوعی فنی و شکلی می‌پندارند. نگاهی که که نیازمندی بررسی عملی درباره آن را با تردیدی جدی مواجه می‌کند و بهانه‌ای پربها برای کنار گذاشتن آن به دست اندرکاران داده است؛ پس اختلاف اصلی را در این می‌دانند که برتری با حقوق ماهوی خواهد بود یا حقوق دادرسی مدنی.

در این مقاله در پی آن هستیم که از این دیالکتیک کهن و بدون پاسخ گذر کنیم و در ساحلی به نام «حقوق دعاوی» آرام بگیریم. نهاد نوپایی که سر آن دارد که آشتی دائمی بین این دو ایجاد کند. افزون بر این، با سخن گفتن از ویژگی‌ها و اهداف برنهاد شده تمایز بنیادین خود از آن‌ها را به منصفه ظهور می‌رساند. فرایندی که این فرضیه را به اثبات می‌رساند که هم در آموزه حقوقی و هم رویه قضایی شناخت و سازماندهی دعاوی ضرورتی اساسی به شمار خواهد رفت؛ رویکردی که رهیافت آن افزون بر ایجاد و افزایش اعتماد عمومی به دستگاه قضایی کاهش هزینه‌های اقتصادی و نیز صرفه جویی در وقت کاربران دادگستری خواهد بود.

واژگان کلیدی: حقوق ماهوی، حقوق دادرسی مدنی، حقوق دعاوی، دیالکتیک

۱. دکتری حقوق خصوصی دانشگاه علوم قضایی، دادرس دادگاه عمومی بخش قلعه نو تهران
rasoul.mirnejad@gmail.com

درآمد

بسیار پیش از آن که برایان جی گارت و مورو کاپلتی در کتاب آیین دادرسی مدنی خود (محسنی، ۱۳۹۸: ۵۶) در بازشناسی ساختار حقوق دادرسی مدنی، سخن از ابزاری بودن این قواعد برای آن چه به حقوق ماهوی شهرت یافته است، به میان آورند و بر این اندیشه پافشاری نمایند که هرگز نمی‌توان این دو را هم‌سنگ دانست و در هر حال دست بالا را حقوق ماهوی در اختیار دارد؛ این علامه حسن بن یوسف اسدی حلی بوده است که بنیان قضاوت را شنیدن دعوی دیگران می‌داند چه که از نظر او کوتاهی در این باره دستیابی به حق ماهوی را سخت و چه بسا ضایع خواهد کرد (اسدی حلی، ۱۴۱۳: ۴۱۹)؛ گفتمانی که در آثار فقهای دیگر نیز نه تنها کم‌رنگ بلکه به شیوه‌ای قاعده‌مند ادامه یافته است (نجفی، ۱۴۰۱: ۱۴۹ و ۲۰۰؛ رشتی، ۱۴۰۱: ۱۵۰؛ موسوی خمینی، ۱۳۸۵: ۴۱۲؛ مطهر اسدی، ۱۴۲۱: ۲۱۴).

با این وجود، نباید این گونه پنداشت که رویکرد پیش‌گفته که رهیافت بنیادین آن برتری حقوق ماهوی نسبت به حقوق آیینیک خواهد بود، در گذشته جای مانده است، بلکه نفوذ آن در اندیشه‌های قضایی و نیز نوشته‌های حقوقی نسل به نسل و سینه به سینه ادامه یافته است. بر این بنیاد، گفته شده است که قاضیان باید بر آن باشند که با ترمیم نقص‌ها و ایرادها از استمرار دادرسی که با هدف آسان ساختن ورود دادگاه در ماهیت دعوا و در نتیجه پایان فرآیند دایمی دعوی حقوقی پی‌ریزی می‌شود، حمایت کنند^۱ (میرنژاد بروجنی و فرحزادی، ۱۴۰۰: ۳۲۳)؛ دیدگاهی که نه در لفافه بلکه بی‌پرده از قربانی شدن مقررات دادرسی برای احقاق حق ماهوی حرف

۱. این رویکرد در رویه قضایی اگر چه به ندرت، ولی مورد پاسداشت قرار گرفته است. برای نمونه: شعبه نخست دادگاه عمومی بخش قلعه نو در پرونده کلاسه ۱۴۰۲۹۱۹۲۰۰۵۴۳۴۴۸۶ در مقام اعتراض به قرار رد دفتر این گونه گفته است: «... در حقوق دادرسی و نظام قضاوت اسلامی اصل بر استماع دعوی است و بر این بنیاد قاضی نصب شده است تا دعوی مردم را استماع کند. رویکردی که این پیامد را به همراه خواهد داشت که از ایرادات و نواقصی که امکان ترمیم آن وجود دارد گذر کرد تا مسیر برای ورود دادگاه در ماهیت دعوا فراهم و آسان گرد...»؛ همچنین در دادنامه شماره ۱۴۰۲۹۱۳۹۰۰۰۹۸۰۵۰۹۰ گفته شده است: «... دوم آن که: در حقوق دادرسی مدنی و نیز مقررات حقوق ماهوی و حتی در فقه، موضوعی در این باب که براین دعوا یا آن دعوا از عنوان خاصی استفاده شده باشد نیست و بر این بنیاد در حقوق دعوی و دکتترین معتبر حقوقی اصل بر آزادی خواهان در نام‌گذاری دعوی است و این دادگاه است که باید بر اساس نهاد مترقی توصیف خواسته، خواسته خواهان را در مجرای درست قانونی قرار دهد تا راه برای رسیدن به صدور حکم که نتیجه آن پایان دعوی حقوقی است، فراهم شود...».

می‌زند و باور دارد که قوانین دادرسی نه موضوعیت بلکه طریقت دارند. (میرنژاد بروجنی، ۱۴۰۰: ۱۳۸؛ خدابخشی، ۱۳۹۴: ۱۱۳).

در مقابل اما، گروهی دیگر بر پیمودن راهی غیر از آن چیزی که در بالا گفته شد پافشاری می‌نمایند. بر این بنیاد، این اندیشه که آیین دادرسی و مقررات آن وسیله احقاق حق ماهوی هستند را به هیچ وجه نمی‌پذیرند و آن را فروکاستن ارزش ذاتی این مقررات به شمار می‌آورند. از نظر اینان با این پشتوانه که حق زمانی به رسمیت شناخته می‌شود که در یک سازکار شکل گرفته بر اساس مقررات آیینیک به سرانجام رسیده باشد. گفتمانی که پیامد آن همان گونه که ژوزف رازا^۱ گفته است کارایی و کارکرد حقوق ماهوی را در گرو قوانین دادرسی می‌داند؛ پس بر بیراه نخواهد بود که تقابل این دو مقررات را به دستگاه رایانه تشبیه کنند که حقوق ماهوی نقش سخت‌افزار آن و حقوق دادرسی مدنی نرم‌افزار آن به شمار آید و از آن نتیجه بگیرند که سخت‌افزار بدون نرم‌افزار تنها قطعه فلز یا جس می‌بی روح است. (Ranjard and Agency, 2011: 5)

نکته جالب اما، در این است که این دیدگاه نیز در ذهن و اندیشه دادرسی‌دانان باقی نمانده و بخش بزرگی از دکتترین حقوقی در نظام دادرسی ایران و نیز رویه قضایی را به طرز شگفت‌انگیزی با خود همراه کرده است. بدین سان در این دیدگاه اقامه دعوا فرایندی پیچیده و همراه با سازکاری دقیق در ذهن کاربران دادگستری نمایش داده می‌شود که فقط از سوی اشخاص حرفه‌ای قابل انجام است. افزون بر این و در نقطه مقابل جریان فکری نخست، نمی‌توان رد پای از اصل قابل استماع بودن دعاوی یافت و به عکس از شروط نه‌گانه استماع دعوا سخن به میان می‌آید (هرمزی، ۱۳۹۴: ۳۵؛ محسنی و ملک‌تبار فیروزجائی، ۱۴۰۰: ۱۴۲)؛ گفتمانی که پیامد آن بنا بر آن چه که گفته شده، بر تقدم حقوق دادرسی مدنی بر حقوق ماهوی استوار شده است (داودی، ۱۳۹۷: ۲۱۱).

به هر روی، پرسش بنیادین در این مقاله، این خواهد بود که راهکار هم‌زیستی مسالمت‌آمیز حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی در رویه قضایی چگونه خواهد بود؟ در هنگامه‌ای که هیچ یک از این دو گروه به سروری دیگری رضایت نمی‌دهد

و همه در پی فرماندهی هستند، چگونه می‌توان دم از آشتی زد؟ آیا می‌توان بر بنیاد نهادسازی قضایی که به پوزیتیویسم قضایی نیز شهرت یافته^۱ و آن‌گونه که هایدگر فیلسوف آلمانی^۲ می‌گوید به عنوان دازاین-دادرس (دادرس در فضای قضاوت با امکانات وسیعی که دارد به عنوان موجودی زمان‌مند و تاریخی که پروای دعاوی و نتایج آن را دارد) با الهام گرفتن از تفکر دیالکتیک هگل^۳ فیلسوف مشهور آلمانی از این تعارض بین تز (برتری حقوق ماهوی) و آنتی‌تز (برتری حقوق دادرسی مدنی) به سنتزی که حقوق دعاوی نام‌گذاری شده، رسید؛ گفتمانی که پاره‌هایی از هر دو رویکرد را با خود همراه می‌کند و راه را برای ایجاد ساختاری نو در حقوق ایران فراهم می‌نماید.

بدین‌سان در این پژوهش که بر پایه واکاوی توصیفی و آماری و همراه با بیان رویه قضایی مربوط به هر موضوع، استوار خواهد بود؛ نخست تلاش می‌شود در پرتو دو مکتب شکل‌گرایی و واقع‌گرایی نگاهی عمیق به مفهوم دعوا داشته باشیم. تقابلی که بخش بزرگی از پاسخ به پرسش دشوار اما مهم چرایی کشف این نهاد نوپا را در دل خود جای داده است. پس از آن، افزون بر ارائه تعریفی از حقوق دعاوی، در دو گفتار متمایز اهداف و آثار این نهاد مورد شناسایی قرار می‌گیرد.

۱. مفهوم شناسی (از شکل‌گرایی تا واقع‌گرایی)

بی‌گمان نخستین پرسمان پس از نوشتن درباره کشف مفهومی نو در علوم در معنای عام خود و در حقوق به صورت ویژه، این است که چه ضرورتی داشته که در نهادهای شناخته شده و مرسوم دست برده شود و در پی برطرف کردن چه نیازی بوده‌ایم. پاسخ به این پرسش تا حد زیادی به رویکردی که درباره مفهوم دعوا و جایگاه آن در نظام حقوقی ایران داریم بستگی دارد. گروه نخست که از نظر نویسنده با الهام از مکتب اثبات‌گرایی به فرم و آن چه هست اهمیت می‌دهند و در این مقاله،

۱. پوزیتیویسم قضایی مفهومی است که در فلسفه حقوق در برابر اراده دولتی یا همان مکتب اثبات‌گرایی حقوقی قرار گرفته است. طرفداران این مکتب، حقوق را آن چیزی می‌دانند که در دادگاه و توسط قاضی به وجود می‌آید. بدین‌سان آن‌گونه که هولمز گفته است زندگی حقوقی و عالم قضاوت بیشتر از آن که منطقی باشد، تجربی است. (انصاری، ۱۳۸۷: ۳۶).

2. Heidegger

3. Hegel - 1770-1831

مکتب شکل‌گرایی^۱ نام نهاده می‌شوند و گروه دوم با الهام از مکتب حقوق طبیعی که بر هنجاری بودن قواعد حقوقی تأکید می‌ورزند، بر شناخت و درک ماهیت، عناصر و گام‌های دعاوی پافشاری می‌کنند و بر این بنیاد نگاه واقعیت‌گرا^۲ نسبت به آن دارند. بدین‌سان پیش از تعریف مفهوم حقوق دعاوی، لازم است، جهت روشن شدن تمایز بنیادین این دو مکتب، تصویری واقعی از نگاهی که به دعاوی دارند را نمایان سازیم.

۱-۱. مکتب شکل‌گرایی

شیوه بر گرفته شده از این مکتب، از مفهوم فلسفی خود دور نمانده است. توجه به آن چه هست، سهم بزرگی در واکاوی اندیشه این گروه دارد. مثال معروف مربوط به دیدن بالای کوه یخی که از آب بیرون آمده است، نزدیکی معناداری به این تفکر دارد. بر این بنیاد، در این مکتب نخست این که: عادت بر هنجار یا به گفته هارت (Hart, 1961:5) قاعده تقدم و برتری دارد. پس وقتی پرسش می‌شود که چرا خواهان به جای دعاوی الزام به تحویل مبیع غیر منقولی که در مزایده برنده شده، دعاوی خلع ید طرح کرده است، این گونه پاسخ داده می‌شود که چنین دعوی با نتیجه مثبت مواجه می‌شود. بدین‌سان، دعاوی فقط جسم می‌بی روح به شمار می‌روند که بر کاغذ آورده می‌شوند و لذا تصور این که این دعاوی ارکان و عناصری مستقل از حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی دارند، سخت خواهد بود. به پاسخی مشابه می‌رسیم وقتی این گونه پرسمان می‌شود که چرا در دعاوی ابطال رأی داوری نباید داور را در جایگاه خوانده نشانند و بر عکس در دعاوی انتقال عین مستأجره بر اساس قانون سال ۱۳۵۶ از این که متصرف باید خوانده قرار گیرد حمایت می‌شود. (دادنامه شماره ۱۰۹۹۷۰۲۶۹۴۰۰۴۰۵/۹۱).^۳

دوم این که: با توجه به این که در این مکتب همه چیز در شکل نمایان می‌شود، پس صورت و فرم‌ها و عنوان خواسته به تدریج وحی منزل می‌شوند و چهره مقدس به

1. Formalism

2. Realism

۳. در این دادنامه این گونه آمده است: «... از طرفی نظر به این که دعاوی انتقال به غیر بایستی به طرف منتقل‌الیه (مستأجر دوم) طرح شود؛ زیرا مستأجر دوم ممکن است سمتی نداشته باشند و خواهان مدعی است که مستأجر دوم خانم م.ق است. لیکن ایشان را طرف دعوی قرار نداده است ... لذا قرار رد دعوی صادر و اعلام می‌گردد ...». این قرار در دادگاه تجدیدنظر عیناً تأیید شده است؛ به نقل از: پژوهشگاه فقه قضائیه، ۱۳۹۳، ۵۳۰.

به وضوح به چشم می‌آید و نتیجه آن این است که تعیین ارکان و عناصر دعای نه تنها نوعی، بلکه شخصی می‌شود. پس دادگاهی می‌گوید باید از بطلان استفاده کرد، دادگاه دیگر میل به اعلام بطلان دارد، دیگری اعلام ابطال را می‌پسندد و برخی صدور حکم بر ابطال؛ دادگاهی می‌گوید فسخ ایقاع است و باید قبل از دادخواست اظهارنامه تقدیم شود و دادگاهی دیگر دادخواست را کافی برای اثبات و اعلام فسخ می‌داند؛ دادگاهی اعلام می‌کند که باید دعوی خلع ید طرح شود و دیگری از رفع تصرف یا تخلیه ید دفاع می‌کند. دادگاه بدوی حکم می‌دهد و دادگاه تجدیدنظر با این استدلال که در دادخواست اولیه به جای بطلان از ابطال استفاده کرده، رأی را نقض می‌کند. دردناک‌تر این که مشخص می‌شود دعوی که رد شده است، برای ابطال رأی داوری بوده و نیک می‌دانیم که وفق ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، مقید به مهلت بیست روزه است (البته طبق نظر رویه قضایی غالب). محکوم رأی داوری که رأی دادگاه بدوی را در ابطال رأی داور به نفع خود می‌بیند و خرسند از این موضوع است به یک‌باره با بنیانی مواجه می‌شود که شبیه به وضعی است که ساختمان دادرسی بر سر او آوار شده است.^۱

چهارم این که: دکتربین حقوقی معتبر^۲ نیز آن‌چنان که باید و شاید به دعوی

۱. در این دادنامه این گونه آمده است: «تجدیدنظرخواهی ... نسبت به دادنامه ... که به موجب آن حکم به اعلام بطلان رأی داوری ... صادر شده ... وارد و رأی مستحق نقض می‌باشد ... به نظر این دادگاه اعلام بطلان ناظر به عقود و قراردادها می‌باشد نه رأی داور؛ زیرا رأی حکم جانشین رأی دادگاه می‌باشد و فقط می‌توان ابطال یا بطلان آن را از محکمه درخواست نمود که دادگاه صالح رسیدگی کننده یا حکم به ابطال رأی داور صادر نماید و یا دعوی ابطال رأی داوری را مردود اعلام می‌دارد، اما اعلام بطلان ناظر به عقد فاسد می‌باشد که در حقیقت دادگاه با رأی خود کشف از واقع می‌نماید که اخبار به آن می‌دهد. نتیجتاً رأی داوری با حکم دادگاه باطل می‌گردد ولی در معامله باطل حکم دادگاه اثر تاسیسی ندارد؛ بنابراین صدور رأی معترض عنه مغایر با قانون بوده ... ضمن نقض رأی نسبت به صدور قرار رد دعوا اقدام می‌شود ...» نقل از: خدابخشی، ۱۳۹۸: ۸۶.

۲. شعبه ۶ بازپرسی دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان ری در دادنامه شماره ۱۴۰۲۹۱۳۹۰۰۰۲۶۶۰۳۸۴ در این دادنامه این گونه آمده است: «۳- در دکتربین حقوقی معتبر (در مقابل دکتربین حقوقی غیر معتبر) که البته منظور از دکتربین حقوقی معتبر، دکتربینی است که: ۱- مورد احترام و حمایت علمی غالب محققان حقوقی کشور باشند؛ ۲- نظرات و مبانی آن‌ها در رویه قضایی و هم‌اندیشی نیروهای قضایی مورد استناد قرار گیرد؛ ۳- حتماً و قطعاً دارای پژوهش‌های علمی اعم از کتاب و مقالات علمی و پژوهشی در موضوع مورد اختلاف باشند؛ ۴- از نظر اخلاقی و اجتماعی دارای حسن شهرت باشند؛ ۵- رویکردی مبنی بر حل مشکلات حقوقی داشته باشند و نه این که صرفاً با بیان نظرات شاذ در پی رزومه‌سازی باشند». نیز این رویکرد مورد حمایت قرار گرفته است و

نپرداخته است و نوشته‌های حقوقی در تحلیل دعاوی، اگر نگوییم وجود ندارد، بسیار ناچیز است (مرتضوی، ۱۳۹۶: ۳)؛^۱ رویکردی که از نادیده گرفتن شخصیت حقوقی مستقل برای دعاوی سرچشمه می‌گیرد. در نگاه این دکتربین، دعاوی در کنار موضوعات مربوط به حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی بررسی می‌شوند و نه این که شأن و جایگاهی مستقل از این دو داشته باشد. بر این بنیاد، در سرفصل مربوط به عقد بیع نیم نگاهی به دعاوی مالکیت و در عقد اجاره، سایه‌ای از دعاوی تخلیه گفته می‌شود. دعاوی تصرف نیز از همین قاعده پیروی می‌کنند و در حقوق دادرسی مدنی، هنگام گفت‌وگو درباره تمایز بین دعاوی تصرف و مالکیت نه به صورت روشمند بلکه گذار مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۲-۱. مکتب واقع‌گرایی^۲

حیات این مکتب تا حدود زیادی برآیند انتقادهایی بود که نسبت به نظریه شکل‌گرایی صورت می‌گرفت. اگر در مکتب شکل‌گرایی توجه به ظاهر ماده قانونی و یا متن هست (رضایی خاوری، ۱۳۸۴: ۵۲). اینجا اما به روشی قاعده‌مند و راستین در پی کشف محتوای قاعده حقوقی گام برداشته می‌شود. بر این بنیاد، پدیده‌های حقوقی به صورت مجرد و جدا از هم تفسیر نمی‌شوند، بلکه بر این عقیده پافشاری می‌شود که شکل بخش نمایان محتوا به شمار می‌رود که پیوندی هدفمند با آن خواهد داشت. بدین‌سان در مکتب واقع‌گرایی برای فهم بهتر پدیده‌های حقوقی، هم‌زمان هم به محتوای آن‌ها و هم به هنجارهای غیر حقوقی همچون اخلاق، مصلحت اجتماعی و آثار اقتصادی توجه می‌شود.

بر اساس این مکتب، نخست این‌که: بررسی دعاوی مبتنی بر قاعده و بر خلاف مکتب شکل‌گرایی، روشی علمی است که هم در حوزه نظری و هم کاربردی

این دادیاری این دکتربین را یار شاطر و نه بار خاطر می‌داند و به حکم اصل ۱۶۷ قانون اساسی آن را جزئی و به عبارت بهتر داخل در مفهوم «اصول حقوقی» می‌داند و لذا برای رفع اجمال و ابهام قانون از آن بهره خواهد برد...».

۱. نویسنده در مقدمه کتاب به این نکته مهم در ضرورت بازشناسی و سازمان‌دهی آیین دادرسی جداگانه برای هر دعا که آن را در دعاوی مدنی برابر با چهارصد دعا برآورد نموده اند، اشاره کرده است.

۲. واقع‌گرایی اندیشه برگرفته شده از دست اندرکاران اجرایی علم حقوق همچون قضات و وکلای دادگستری است؛ گفتمانی که سرآغاز آن را باید در اندیشه‌های قاضی هولمز آمریکایی دانست که همه چیز در حقوق را رأی دادگاه می‌پنداشت (انصاری، ۱۳۸۷: ۳۷).

اثری جدی بر جای می‌نهد. بر این بنیاد، دعوا فرایندی فراتر از خواسته و واژگانی است که در دادخواست به منصف ظهور می‌رسد و قاعده بنیادین بر آرمان وجود شخصیت مستقل برای هر دعوا استوار شده است. پس پر بیراه نخواهد بود اگر گفته شود بر اساس این نگاه، هر دعوا یک شناسنامه برای خود دارد که نام آن بر آن نهاده شده است و آن را از سایر دعاوی متمایز می‌کند؛ استقلالی که به هر دعوا همانند یک مجموعه منسجم و یکپارچه نگاه می‌کند که در برگیرنده عناصر عمومی و اختصاصی آن خواهد بود و برای دستیابی به هدف‌های برنهاده تدوین شده است. بدین سان، حرکت هر دعوا مانند قطاری است که اگرچه از واگن‌های متعدد تشکیل شده است، اما پیوندی دانشین بین آن‌ها وجود دارد که هدفشان رسیدن به مقصد خواهد بود.

دوم این که: آن چه مقدس است و بر آن تأکید می‌شود محتوا و هدفی است که دعوا برای دستیابی به آن در اختیار کاربران دادگستری قرار داده شده است. پس راه برای ابتکار و نوآوری باز می‌شود و از نام‌ها و قالب‌های پیش ساخته دوری ورزیده می‌شود تا همان‌گونه که سنایی گفته، دستیابی به معنا آسان شود: ز راه دین توان آمد به صحرای نیاز از نی؛ به معنی کی رسد مردم، گذرنا کرده بر اسما.

بر این بنیاد، صرف نقص یا شکستن این قواعد به قیمت صدور قرار عدم استماع دعوا تمام نخواهد شد، بلکه به جهت این که آن‌ها برای رسیدن به حق اصلی پی‌ریزی شده‌اند از بنیان‌های ارزشمندی همچون اصل ترمیم دادرسی (میرنژاد بروجنی و فرحزادی، ۱۴۰۰: ۱۱۶) و نیز توصیف خواسته (خدابخشی، ۱۳۹۴: ۲۶۵؛ میرنژاد بروجنی، ۱۴۰۰: ۹۶) بهره می‌برند تا کمک کنند که نه تنها باری بر دوش خواهان شوند بلکه باری از دوش او نیز بردارند.^۱

۱. برای دیدن نمونه‌ای دیگر در این باره رأی شعبه ۲۲ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان در دادنامه شماره ۱۴۰۱۰۹۳۰۰۱۰۵۴۳۶۶ خواندنی است که این گونه بیان داشته است: «در خصوص تجدیدنظر خواهی ... از دادنامه ... شعبه ۵ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان ... که متضمن صدور قرار عدم استماع دعوی تجدیدنظر خواه به جهت عدم طرح دادخواست اصلی به طرفیت کلیه مالکین بوده است و دادخواست جلب شخص ثالث نیز رافع نقص اولیه دادخواست نیست، در جهت توجیه تصمیم این دادگاه ذکر چند مبنا ضرورت دارد ... دوم: پس ارزش ذاتی قواعد آیینی برای اطمینان اصحاب دعوا در پی وصول عادلانه به حق است و در این میان اصل استماع دعوی ایجاب می‌کند تا دعوا در صورت نبودن مانع استماع گردد. در دعوی پیش رو اگر هم دادخواست اولیه را ناقص بدانیم با جلب مالک دیگر و فراخواندن او به دعوا این نقص برطرف شده است و مالک بی‌اطلاع نیز در جریان دعوا قرار می‌گیرد و حقی از او زائل نمی‌شود؛ کما این که در ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی

در توجه به همین مبانی است که شعبه ۱۳ دادگاه تجدید نظر استان یزد در دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۳۰۷۴۰۰۱۳۰ مورخ ۱۳۹۸/۳/۹ این گونه می‌نویسد: «۱- مفهوم بطلان و ابطال از لحاظ لغوی تفاوت معنای نظری دارند و از جمله این که در اولی یک احراز واقعه خارجی و تصدیق توسط محکمه است و در دومی یک ایقاع ارادی و به حالت انشایی است و در حقوق تعهدات نیز بار حقوقی متفاوتی دارند... ۳- توصیف خواسته در صلاحیت قاضی است مگر آن که صریحاً طرفین یا دادخواه، قاضی را از تفسیر مخالف آن نهی کنند. تعبیر عرفی و تخصصی کلمات و قالب‌سازی از خواسته مطروحه یک هنر حقوقی است که دارای ظرفیت‌های خاصی است، ولی کنکاش تفصیلی و چرخاندن کلمات به حدی که مفاهیم دور و غیر عرفی از آن خارج شود و تحمیل ضمانت اجرای موجب مردود شدن دادخواهی‌ها موافق اصول دادرسی پیشرفته نیست. از ویژگی‌های دادرسی استاندارد تسهیل در دادخواهی و ساده‌سازی است. تعیین حقوقی از کلمات در متن قانون و قرارداد هر چند یک اصل مهم است، ولی تدقیق شدید در مفاهیم نظری تلقی شکل‌گرایی محض می‌کند که موافق نظام حقوق ایران نیست. قاعده العقود تابعه القصود و سایر قواعد مهم اصیل اسلامی بیان‌گر آن است که باید واقع‌گرا بوده و در صورت تعارض دو مفهوم واقعی، عرفی و باطنی را به کار گرفت و در جایی که وصف و اشاره متعارض است اشاره را مقدم گرفت؛ ۴- تفسیر قضایی باید به نحوی باشد که موجب تکثیر دعاوی و افزایش هزینه‌های اقتصادی نگردد. هر چند که شکل‌گرایی امنیت حقوقی را بهتر تضمین می‌کند و تنظیم‌کننده روابط معتبر است، ولی نامحدود شدن این موضوع و انشعاب زیاد موضوعات موجب مغلق شدن مسائل اجتماعی و سردرگمی شهروندان است. لذا ضمن احترام به نظریه دادگاه محترم بدوی به استناد مواد ۲۲۸ و ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی، ضمن نقض قرار مذکور، جهت رسیدگی به مرجع بدوی اعاده می‌گردد».^۱

نیز آمده شخص ثالثی که جلب شده خوانده محسوب می‌شود که خود دلالت بر امکان رفع نقص از دادخواست اولیه یا اقلاً دادخواستی مستقل در کنار دادخواست اولیه است از این جهت قرار صادره شایسته تأیید نمی‌باشد؛ بنابراین تجدیدنظرخواهی را وارد دانسته و مستنداً به ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه تجدیدنظرخواسته را نقض و جهت رسیدگی ماهوی وفق مقررات و موازین حقوقی و قانونی به دادگاه محترم نخستین اعاده می‌نماید. رأی دادگاه قطعی است».

۱. همین شعبه در دادنامه دیگری به شماره ۹۸۰۹۹۷۰۳۰۷۴۰۰۴۴ گفته است: «... بر مبنای نظم

سوم این که: وقتی سخن از معنا و محتوا به میان می‌آید و نام‌ها رنگ می‌بازد، غبار نظر قضایی نیز فرو می‌نشیند و آرام آرام جای خودش را به مفهومی ارزشمندی به نام «استدلال حقوقی» می‌دهد. رویکردی که مهم‌ترین پیامد آن این خواهد بود که سلیقه و ذوق شخصی جای خودش را به قضاوتی عینی می‌دهد (Arendt, 1982: 37). بر این بنیاد، دادگاه از احتجاج شخصی که در آن به صورت زورمدارانه در پی به کرسی نشاندن نظر قضایی خود است، دست برمی‌دارد و با روی خوش نشاندن به مخاطب کوشش می‌کند تا او را قانع کند و با تشویق او به گفت‌وگو او را با استدلال خود همراه خواهد کرد (Stelmach, 2016: 118).

چهارم این که: رسیدن به شیوه‌ای یکسان در برخورد با دعوی مشابه در این مکتب بیش از هر زمان دیگری دست یافتنی تر می‌نماید. نتیجه‌ای که پیوندی مستقیم با بررسی محتوا و کارکرد دعوی دارد. بر این بنیاد، باید برای دعوی مشابه، شیوه‌ای یکسان پیشنهاد داد که برای همه کاربران دادگستری قابل فهم باشد. بدین سان عقلاً و منطقاً نمی‌توان پذیرفت که در واکاوی یک دعوا دو شعبه در یک مجتمع قضایی رویکردهای متفاوت و گاه متعارض برگزینند و برای نمونه در دعوی تصرف عدوانی یکی از تصرف خواهان حمایت کند^۱ و دیگری از وجود مالکیت رسمی او بر

عمومی و حفظ مصلحت در نظام دادرسی چنین استنباط می‌شود که در جایی که پرونده از سال ۱۳۹۳ تشکیل شده و اقدامات مختلف قضایی در راستای ابعاد ماهوی دعوا با قراردادهای اعدادی متعدد و از جمله هیات‌های کارشناسی انجام شده و هزینه بیت‌المال برای حل اختلاف حقوقی صرف گردیده است، به صرف یک نقص تمبر مالیاتی خرد، ابطال دعوا صورت نگیرد. وظیفه قاضی آن است که واقع‌نگری و جامعه‌نگری داشته باشد و تحلیل اقتصادی حقوق و بررسی آثار اقتصادی تفسیرهای موسع از مقررات را بررسی و راه حلی انتخاب کند که کمترین ضرر به حقوق جمعی و بیت‌المال را موجب شود. هرچند حفظ شکل‌گرایی موجب حفظ نظم عمومی است، ولی افراط در آن موجب تکثیر دعوی و نارضایتی عمومی است. تا حد امکان، اشتباه باید قابل ترمیم (straightening) باشد. قاعده حسن نیت در دادرسی اقتضاء دارد همانطوری که طرفین مکلف به رفتار صادقانه هستند، دادگاه نیز به اشتباه‌های کوچک یا شدیدترین واکنش حقوقی پاسخ ندهد و تعادل و تناسب اعمال ضمانت اجرا را در نظر داشته باشد. خصوصاً جایی که به علت ضعف نظارت مأمورین دولتی، اثر نقص شکلی (عدم ابطال تمبر) توسعه پیدا کرده است و در صورت تعدد اسباب، مسأله باید با انصاف تحلیل قضایی شود».

۱. شعبه نخست دادگاه بخش قلعه نو در پرونده کلاسه ۰۲۰۰۵۵۸ و به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۲۹۱۲۰۰۰۶۰۹۸۳۴۸ سعی کرده است از فرق نهادن بین دعوی تصرف عدوانی حقوقی و کیفری اجتناب کند. در این رأی می‌خوانیم که: «نظر به این که در اصول راهبردی حاکم بر دعوی تصرف که هم شامل خواننده در دعوی حقوقی و هم مشتکی‌عنه در دعوی کیفری خواهد شد، تصرف مستمر و عرفی باید احراز شود تا بالتبع بتوان آثار حقوقی و کیفری را بر آن بار نمود.

مال غیر منقول^۱ یا در دعوای الزام به اعتراض به تشخیص سازمان جنگل‌ها و مراتع در اعلام ملی بون زمین، دادگاهی با این استدلال که در این دعوا به بیان وصف ملی یا غیر ملی زمین پرداخته می‌شود، از غیر مالی بودن این دعوا حمایت کرده است و دادگاهی دیگر آن را مالی غیر منقول و بر پرداخت هزینه دادرسی بر اساس قیمت منطقه‌بندی پافشاری می‌کند. دادگاهی شیوه کشف متفاوت بودن شغل جدید و قدیم مستأجر در قانون سال ۱۳۵۶ را نظر واحد صنفی می‌داند و دیگری بر تفاوت عرفی انگشت می‌نهد (میرنژاد بروجنی، ۱۳۹۸: ۴۷).

به هر روی، حرکت به سمت آرمان یکپارچه‌سازی شیوه رفتاری در برابر دعوای چیزی است که بیش از این در منطق صوری به اصل تعمیم شهرت یافته بود و بر این بنیان استوار است که در پرونده‌های مشابه باید یکسان برخورد کرد.^۲ بر این بنیاد، دعوای تصرف عدوانی در هر جایی که مطرح شود باید با فرایندی یکسان همراه شود. به بیان دیگر، پس از کنکاش و پذیرش اندیشه‌ای که مقبول باشد، باید دست از مخالفت برداشت و به عکس، در تقویت این یکسان‌سازی تلاش کرد. توضیح این که با ایجاد سازکاری آن را در سایر دعوای و به صورت مجموعه‌ای منظم و به روز در اختیار کاربران دادگستری قرار داد تا همچون اساس‌نامه‌ای ارزشمند همزمان مورد پاسداشت قاضیان، وکیلان، دکتربین حقوقی و اصحاب دعوا قرار گیرد.

با این وجود، ممکن است گفته شود که فرایند یکسان‌سازی رویکردها نسبت به دعوای مشابه به جهت این که هر پرونده پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های ویژه خود

توضیح این که این دادگاه برخلاف آن چه در رویه قضایی شهرت دارد از پلورالیسم در دعوای تصرف گریزان است. رویکردی که جنبه کیفری این دعوای را از جنبه حقوقی آن متفاوت می‌بیند و با دست‌آویز قرار دادن واژه «تعلق به» در ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ بر اهمیت اثبات مالکیت در این دعوای پافشاری می‌کنند؛ در حالی که از نظر این دادگاه در هر دو دعوا احراز تصرف شاکی و خواهان کفایت دارد و ورود در مالکیت چشم‌پوشی از هنجار و مبنای اصلی این دعوای است که از سال ۱۳۰۹ تاکنون مقرر شده است. افزون بر این مقرراتی همچون ماده ۶۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ که از تصرف ساده حمایت کیفری شده است نیز این موضوع را به منصفه ظهور می‌رساند. بر این بنیاد، تفسیر برگزیده و شخصی این دادگاه درباره دعوای تصرف بر این گونه است که قانون‌گذار برای حمایت از تصرف دو حق را به خواهان یا شاکی داده است تا به اختیار خود هر کدام از این روش‌ها را که مناسب دانست برای رسیدن به حق ادعایی خود از آن بهره‌برد ...».

۱. نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه به شماره ۴۷۷۷/۷ مورخ ۱۳۸۴/۷/۱۰

2. lik cases betreatedalike

را دارد، اجراپذیر نخواهد بود. این ایراد البته بیش از این از سوی طرفداران منطقی خطابه به رهبری پرلمان^۱ و تولمین^۲ در هنگام انتقاد از اصل تعمیم منطقی صورتی بیان شده بود. به بیان دیگر، پیروان این گروه در این که در دو موضوع مشابه باید رفتاری یکسان اجرا شود، هیچ مشکلی ندارند و آن را پاسخ درونی به مفهومی عقلی و منطقی می‌دانند، اما این تمام ماجرا نیست؛ چه به باور این گروه، یافتن دو دعوای مشابه نه تنها غیر ممکن بلکه محال است و این مفهوم را باید در جهان غیر واقعی و بر پایه عدالت صورتی جست‌وجو کرد و نه در دنیای واقعی (Dahlman, 1399: 12; Feteris, 2013: 6).

این گفته را اگر چه می‌توان نقد کرد و بر اساس مکتب فلسفی هولمز^۳ دادرسی آمریکایی که به «انسان بد» شهرت یافته است، ایجاد پیش‌بینی در نتیجه ماهوی دعاوی را اجراپذیر دانست (Holmes, 1897: 46) برگرفته از نادیده گرفتن و عدم تمایز بین مرحله «مقدمات دعوا» و «تمیز حق» می‌باشد. آن چه درباره امکان سازگاری برای یکنواخت‌سازی دعاوی مشابه گفته می‌شود ناظر به مقدمات دعوا خواهد بود و در این که در تمیز حق یکسان‌سازی دعاوی امری نه تنها دشوار بلکه غیر منطقی است، سخنی نیست. در واقع، «تمیز حق» بستگی کامل به سبک شخصی قاضی داشته و تلاش در قاعده مند ساختن آن به این جهت که دست بردن در «تفسیر» خواهد بود؛ نه تنها غیر ممکن بلکه نادرست است. بر این بنیاد است که برخی (جعفری تبار، ۱۴۰۱: ۲۵۱) افتخار حقوق را تفسیر می‌دانند که قانون حق ندارد آن را از قاضی بگیرد.

بدین سان در دعوای تخلیه عین مستأجره به جهت تجدید بنا (بند ۱ ماده ۱۵ قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶) مقدمه دعوا بر این بنیان استوار است که خواهان باید پروانه ساخت مبنی بر نوسازی را از شهرداری دریافت کرده باشد. در مثالی دیگر، در دعوای تعدیل اجاره‌بها در اجاره‌های مشمول همان قانون، مقدمه دعوا، گذشتن مدت سه سال از تاریخ قرارداد اجاره یا آخرین درخواست خواهد بود، اما پاسخ به این پرسش که فراهم نمودن این مقدمات ملازمه با پیروزی خواهان در دعوای تخلیه عین مستأجره یا تعدیل اجاره‌بها دارد، مربوط به مرحله «تمیز حق»

1. perelman.

2. Toulmin. 1922-2009

3. oliverwendellHolmes

خواهد بود و ممکن است دادگاه با تفسیری ویژه از نبود حق تخلیه یا تعدیل اجاره بها دفاع کند.

بنجم این که: در این مکتب بر خلاف پیشینه شکل‌گرای، رویکرد علمی نسبت به دعاوی گسترش یافته است و به «دعوا» همچون پدیده‌ای علمی نگریسته می‌شود. دیدگاهی که هم در دکترین حقوقی و هم در قاضیان و کیلان قابل مشاهده است. رویکردی که با این پیامد مواجه خواهد شد که در نظام آموزشی، واکاوی دعاوی امری بی‌اهمیت و صرفاً فنی و سطحی به شمار نمی‌روند و تلاش می‌شود قواعد عمومی و اختصاصی هر دعوا در پی هم و همراه با شرح مواد قانونی در کلاسهای درس مورد گفتگو قرار گیرد. بدین سان، در درس حقوق مدنی بیع، دعوی الزام به تنظیم سند رس‌می و الزم به تحویل و اثبات مالکیت بخش ناگسستنی به شمار می‌روند و در درس اجاره، دعاوی تخلیه به جهت تغییر شغل و تعدی و تفریط مستأجر در پی هم مورد کنکاش قرار می‌گیرند. در حقوق مدنی شفعه، وصیت و ارث از دعوی اخذ به شفعه، تنفیذ وصیت و تقسیم ترکه سخن گفته می‌شود. از سویی دیگر، قاضیان و کیلان نیز به این اندیشه پای‌بند هستند. بر این بنیاد، دادگاه سعی خواهد کرد برای رسیدن به مفهوم «استدلال حقوقی» و جایگزینی آن بر «نظر قضایی» به دعوا همچون پدیده‌ای علمی بنگرند. درباره کیلان نیز وضع به همین نحو است و نگاه به دعاوی چهره علمی به خود می‌گیرد تا براساس آن بتوانند از مفهوم «بُردن» عبور و به آرمان ارزشمندی به نام «دفاع از نظام حقوقی» نزدیک شوند.

۲. تعریف حقوق دعاوی

بر اساس آن چه در بالا آمد به این نتیجه رسیدیم که «دعوا» مفهومی علمی، مستقل و زیربنایی در حقوق به شمار می‌آید؛ ویژگی‌هایی که از جمله آثار آن این خواهد بود که باید پیرامون هر دعوا در جست‌وجوی فرایندی پیاده شده از رویه قضایی تثبیت شده، دکترین حقوقی معتبر و اراده قانون‌گذار باشیم. این سه‌گانه؛ اساسنامه شناخت مفهوم، عناصر و ارکان دعوا، قواعد عمومی و اختصاصی آن به شمار می‌رود. بر این بنیاد، نقش و جایگاه حقوق دعاوی، کشف، بیرون آوردن و ارائه کردن این ویژگی‌ها به کاربران دادگستری، دکترین حقوقی، کیلان و قاضیان و در نهایت تثبیت در نوشته‌های حقوقی خواهد بود.

البته حقوق دعاوی در بررسی این سه‌گانه، حق بازبینی را برای خود نگه می‌دارد و این گونه نیست که هر چه کشف می‌کند را به جامعه هدف خود ارائه دهد. بر این بنیاد، در این راه همواره دستیابی به هدف برنهاد شده در بالا گفته شده که همان سازمان‌دهی دعاوی به شیوه‌ای یکنواخت می‌باشد، مورد توجه قرار می‌گیرد. افزون بر این، نقش و تأثیر این منابع لزوماً با هم برابر نیست. در این میان باید پذیرفت که دست برتر در اختیار رویه قضایی تثبیت شده است و دکترین معتبر حقوقی و قانون‌گذار در جایگاه پایین‌تری قرار دارند. علت این موضوع نیز که در بخش ویژگی‌های حقوق دعاوی در پی خواهد آمد از جمله در این است که زمینه اصلی کشف و شناسایی قواعد و ارکان دعاوی در حقوق زنده و آراء دادگاه‌ها تجلی می‌یابد و بر این بنیاد سهم عمده را در این میان به دوش می‌کشند.

با این وجود، بهتر است که قانون‌گذار در این باره به کناری بایستد و نظاره‌گر باشد تا این که بخواهد با تقنین در این باره نقشی برای خود دست و پا کند. این اندیشه البته معمولاً مورد توجه قرار گرفته است و قانون هم به درستی چندان تمایلی به تعیین شرایط و ارکان دعاوی و موضوعات مرتبط با آن نداشته و ندارد؛ با این حال در مواردی از این قاعده عدول می‌کند و با تعیین شرایط و ارکان دعوایی نسبت به قاعده‌سازی اقدام می‌کند. در حقوق ایران از جمله می‌توان به ماده ۴۸۹ قانون مدنی و نیز ماده ۴ قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان در برابر اشخاص ثالث را نام برد^۱ که در این هر دو، قانون‌گذار در باره نحوه این که دعوا باید به طرفیت چه اشخاصی باشد، تعیین تکلیف کرده است.

به هر روی، در تعریف حقوق دعاوی می‌توان این گونه نوشت: «علمی است که در آن به بررسی قوانین و مقررات، رویه قضایی و نظر علمای حقوق نسبت به مفهوم، ارکان و عناصر و قواعد عمومی و اختصاصی دعاوی به عنوان شخصیتی مستقل پرداخته می‌شود تا با واکاوی ویژگی‌ها و اهداف، آن را از سایر بخش‌ها متمایز

۱. ماده ۴۸۹ قانون مدنی: اگر شخصی که مزاحمت می‌نماید مدعی حقی نسبت به عین مستاجر یا منافع آن باشد مزاحم نمی‌تواند عین مزبور را از ید مستاجر انتزاع نماید مگر بعد از اثبات حق با طرفیت مالک و مستاجر هر دو؛ ماده ۴ قانون بیمه اجباری خسارات وارده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه: «... در صورت نیاز به طرح دعوی در خصوص مطالبه خسارت زیان دیده یا قائم مقام وی دعوی را علیه بیمه‌گر و مسبب حادثه طرح می‌کند...».

سازد».

۳. ویژگی‌های حقوق دعاوی

گام بعدی پس از نوشتن درباره ضرورت شناسایی و کشف مفهوم حقوق دعاوی و تعریف این نهاد نوپا پاسخ به این پرسش است که چه ویژگی‌هایی ما را بر آن داشته است که سخن از استقلال مفهوم حقوق دعاوی در برابر حقوق مدنی و حقوق آیین دادرسی مدنی به میان آوریم و از ضرورت شناسایی و توسعه آن دفاع کنیم؛ فرایندی که در بین آن تمایز بنیادین حقوق دعاوی با حقوق مدنی و حقوق آیین دادرسی مدنی را نمایان می‌سازد.

۱-۳. همه چیز در دعوا خلاصه می‌شود

اگر در حقوق ماهوی قواعد و شرایط ایجاد، انتقال و پایان حق همه چیز است و شناخت و واکاوی آن راه رسیدن به سعادت حقوقی است و در حقوق آیین دادرسی مدنی بر عدالت آیینی تکیه می‌شود و تشریفات به گونه‌ای محترم شمرده می‌شوند که چهره تقدیس گرایانه به خود می‌گیرند، اما در این جا همه گفت‌وگوها درباره «دعوا» خواهد بود. بر این بنیاد برخلاف نگاه همچون «بیگانه» که در حقوق ماهوی نسبت به دعاوی می‌شود و نیز نگاه همچون «فرزندخوانده» که در حقوق آیین دادرسی مدنی نسبت به دعوا دارند، در این جا دعوا فرزندی خونی و با اصل و نسب به شمار می‌رود که در شناسنامه او حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی والدین او شناخته می‌شوند. با این حال ممکن است ایراد شود که در حقوق دادرسی مدنی هم نگاه ویژه به دعاوی وجود دارد و برای نمونه از دعاوی تصرف یاد کنند که در مواد ۱۵۸ الی ۱۷۷ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در پی هم آمده‌اند، اما در پاسخ باید بیان داشت که آن چه از دعاوی تصرف در این مواد آمده است کمتر از ده درصد قواعدی است که در حقوق دعاوی در ارتباط با این دعاوی گفته می‌شود. پاسخ پرسش‌هایی درباره ارتباط این مواد با قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۱۳۵۲، تأثیر هم‌زمان طرح دعوی کیفری تصرف عدوانی بر دعوی حقوقی و به‌عکس و این که آیا این هر دو بر یک شیوه باید رسیدگی شوند و تصرف در هر دو دست برتر را دارد (طیرانیان، ۱۳۹۲: ۴۴) یا در نگاه کیفری این دعوا از مالکیت دفاع کرد در هیچ جای حقوق دادرسی مدنی نیامده است.

۳-۲. ماهیت دعوا: آشتی حقوق ماهوی و دادرسی مدنی

در حقوق دعاوی یکی از مهم‌ترین اهداف بر این بنیان استوار است که دادگاه راهی برای ورود در ماهیت دعوا بیابد؛ آرمان ارزشمندی که دستیابی به آن منوط به رها شدن از هرگونه قید و بندی است که او را از رسیدن به این هدف مقدس باز دارد. بدین‌سان در نقطه «ورود در ماهیت دعوا» است که اختلاف بین حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی رنگ می‌بازد و این دو همچون دو برادر دست به دست هم می‌دهند تا دعوی حقوقی به سرمنزل مقصود که همان تصمیم ماهوی که در قالب حکم به منصفه ظهور می‌رسد، در اختیار طرفین دعوا قرار گیرد. در این حالت است که دادگاه از یک سو با واکاوی قواعد حقوق ماهوی و از سوی دیگر، مقررات دادرسی هم‌سو با این هدف هر دو را راضی نگه می‌دارد.

برای نمونه در دعوی تخلیه عین مستأجره به جهت تعدی و تفریط مستأجر از یک سو با اعمال قواعد دادرسی درباره این که خواهان ذی‌نفع باشد و هزینه دادرسی مربوطه را پرداخت کرده باشد و جهت دعوی خود بر اساس ماده ۵۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی را هم معلوم کرده باشد، به حقوق دادرسی مدنی روی خوش نشان می‌دهد و از سوی دیگر، با تحلیل این که آیا در اینجا تعدی و تفریط رخ داده است یا خیر و تطبیق با مفهوم عرفی آن و نیز اعتبار یا بطلان قرارداد اجاره دل حقوق ماهوی را به دست می‌آورد.

۳-۳. گریزان از نزاع اصول و تشریفات دادرسی و تأکید بر مفهوم «توانایی»

اصول دادرسی یا تشریفات دادرسی؛ به راستی حق با کدام گروه است؟ این پرسش بخش نسبتاً مهمی از پژوهش‌های حقوق دادرسی مدنی و اندیشه دادرسی‌دانان را به خود مشغول کرده است. برخی سخن از این به میان می‌آورند که اصول دادرسی همچون الگواره‌ای خدشه‌ناپذیر باید همواره در رسیدگی به دعوی اجرا شود، ولی تشریفات دادرسی همچون کالای لوکس و ویتترین دادرسی به شمار می‌آید و امکان عدول و رد شدن از آن را به دادرسی می‌دهند (محسنی، ۱۳۸۵، ۱۱۲). از نظر اینان، اصول دادرسی مجموعه‌ای دائمی، پایدار، کلی و ارزشی به شمار می‌روند که در هنگام تفسیر باید همواره محترم شمرده شوند، اما گروهی دیگر برآنند که سخن گفتن از اصول دادرسی بدون اجرای تشریفات دادرسی مطلوبی ناممکن خواهد بود

و تشریفات دادرسی را پوسته محافظ اصول دادرسی می‌خوانند (غمامی، ۱۴۰۱: ۹۶). برخی نیز در مقام سنتز در مقابل این تز که دست برتر با اصول دادرسی است و این آنتی‌تز که تشریفات به این اصول معنا می‌دهد و نگهبان آن‌ها به شمار می‌رود بر این دیدگاه پافشاری می‌کنند که هر چه گفته شود از ابهام این دو واژه کم نخواهد شد و سهل و ممتنع بودن این هر دو کار را برای تفسیر سخت خواهد کرد و بر این باور رسیده‌اند که تلاش برای قاعده‌مند کردن آن‌ها بیهوده است و بهتر است در هر دعوا به صورت نسبی تشخیص داده شود که اصول و تشریفات چیست (خدابخشی، ۱۳۹۸: ۴۶۷).

دادرسی‌دان دیگری نیز با تقسیم‌بندی اصول دادرسی به این دوگانه که برخی از اصول با حقوق طرفین دعوای حقوقی هم‌سان هستند و از این جهت رعایت آن وابسته به گوشزد آن‌ها خواهد بود و در حالت عادی دادگاه نیازی به محترم شمردن آن‌ها در خود نمی‌بیند و اصولی که رعایت آن در هر حال بر دادگاه لازم است و بر این بنیاد دادگاه منتظر ایراد و تذکر اصحاب دعوا نخواهد شد، سعی در تأییدن نور بر مفهوم اصول دادرسی در جهت فرو کاستن از ابهام آن داشته‌اند (شمس، ۱۳۸۶: ۹۰۶). قانون‌گذار نیز کمک چندانی به این گفت‌وگو نکرده است و تنها در هنگام تصویب مواد ۱۸ و ۱۹ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴^۱ از اصول و تشریفات دادرسی سخن گفته است؛ رویکردی که در آن برای نمونه، صلاحیت را در زمره اصول دادرسی آورده است و بر ابهام موضوع افزوده است. اما در اینجا و در سرزمین حقوق دعوای، این اختلاف‌ها رنگ می‌بازد و دادگاه در پی دستیابی به ماهیت دعوا، بیمی از زیر پا گذاشتن این هر دو ندارد. بدین‌سان حقوق دعوای خود را درگیر این جنگ هفتاد و دو ملت نکرده و با پیشنهاد مفهومی ارزشمند به نام «توانایی» جایگزینی مناسب برای این گفت‌وگوها یافته است.

۱. تبصره ۱ ماده ۱۸ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴: اصول و قواعد حاکم بر رسیدگی شامل مقررات ناظر به صلاحیت و حق دفاع، حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل و مانند آن است. ماده ۱۹ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴: رسیدگی شورا تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست. تبصره ۱- منظور از تشریفات در این ماده، مقررات ناظر به شرایط شکلی دادخواست، نحوه ابلاغ، تعیین اوقات رسیدگی، جلسه دادرسی و مانند آن است. نکته حائز اهمیت این است که قانون‌گذار در قانون شورای حل اختلاف ۱۴۰۲ عطای این توصیف را به لقایش بخشیده است و سخنی از این تمایز به میان نیاورده است.

گفتمانی که از مقررات قانونی در حقوق دادرسی مدنی از جمله مواد ۶۵ و ۶۶^۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی کشف شده و تأکیدی دوباره بر ابزاری بودن آیین دادرسی مدنی می‌باشد (میرنژاد بروجنی ۱۴۰۰: ۳۲۱). به بیان دیگر، دادگاه باید ابتدا به این پرسش بنیادین پاسخ دهد که «توانایی» رسیدگی به دعوا را خواهد داشت؟ در این باره اصول و تشریفات دادرسی در هر پرونده متفاوت و تلاش در روش‌مند کردن آن نیز بیهوده است.

با این حال، ممکن است ایراد شود که راه حل پیشنهاد شده مفهومی کلی و غیر قابل بررسی است و امکان زیر پا گذاشتن حقوق اصحاب دعوا بر بنیاد آن وجود دارد. در این باره پاسخ خواهیم داد که اگر چه گفته شد که این ملاک نسبی و در هر پرونده متفاوت اجرا خواهد شد، ولی این بدان معنی نیست که هیچ شاخص یا نشانه‌ای در این باره اجراپذیر نباشد. به بیان دیگر باید سنگ محکی در اختیار داشته باشیم تا براساس آن: نخست، دادگاه همواره رأی قضایی خود را با این شاخص تطبیق دهد تا هر جا از این الگوواره عدول کرده است، امکان بازبینی و ترمیم را داشته باشد و بر این بنیاد راه برای اختیار غیرقابل نظارت بسته شود؛ ۲- کاربران دادگستری و نیز مراجع نظارتی بتوانند در صورت محترم نشمردن آن از سوی دادگاه امکان بازبینی و الزام به رعایت آن را داشته باشند.

۴. اهداف حقوق دعاوی

پرسمان بعدی پس از نوشتن درباره چیستی و چرایی و ویژگی‌های هر نهاد نوپایی این خواهد بود که آمدنش بهر چه بوده است و در پی دستیابی به چه اهداف برنهاد شده‌ای پیاده شده است. حقوق دعاوی هم از این قاعده پیروی می‌کند و باید حقانیت خود را با بیان اهداف خود به اثبات برساند.

۴-۱. قلع دائمی دعوا با صدور حکم

همان گونه که پیش از این و در هنگام بیان یکی از ویژگی‌های بنیادین حقوق دعاوی در مقام گریزانی از مفهوم اصول دادرسی و تشریفات دادرسی و توجه به

۱. ماده ۶۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «اگر به موجب یک دادخواست دعاوی متعددی اقامه شود که با یکدیگر ارتباط کامل نداشته باشند و دادگاه نتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند...» و ماده ۶۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «در صورتی که دادخواست ناقص باشد و دادگاه نتواند رسیدگی کند...».

مفهوم «توانایی» گفته شد، فلسفه اصلی این نهاد در پایان دادن ماهیتی به دعوا خلاصه می‌شود؛ رویکردی که نتیجه منطقی آن این خواهد بود که دادگاه باید تمام تمرکز خود را بر این قرار دهد که با صدور حکم در دعوا، از مرحله مقدماتی دعوا وارد در مرحله «تمیز حق» شود. این آرمان ارزشمند البته با خود آثاری نیز به همراه خواهد داشت که از لوازم آن به شمار می‌رود: نخست آن که، دادگاه در همکاری با طرفین دادرسی از ایرادها و نواقص جزئی عبور می‌کند. همکاری که البته از یک اتحاد سه گانه و نانوشته سرچشمه می‌گیرد و هر یک مسئولانه در تکامل و استمرار آن نقش ایفا می‌کنند؛ دوم آن که، این شیوه صرفه‌جویی در هزینه‌های اقتصادی طرفین دادرسی و نیز زمان آن‌ها را هم در پی خواهد داشت. به بیان دیگر با صدور حکم یک بار برای همیشه وضعیت مشخص می‌شود و این گونه نیست که با صدور قرار عدم استماع دعوای پی در پی، دعوا از سر خط آغاز شود؛ پدیده‌ای که دردی دو چندان برای طرفین دادرسی به شمار می‌رود؛ سوم آن که، اعتماد به دستگاه قضایی را افزایش خواهد داد. در واقع، دستیابی به این هدف تجلی عینی و در دسترس برای تحقق این دستور راهبردی خواهد بود که مرجع قضایی باید ملجاء و پناهگاه اصحاب دعوا باشد. پس، قدم برداشتن در این راه برابر با فاصله گرفتن از دادگستری خصوصی خواهد بود.

۲-۴. ایجاد پیش‌بینی نوعی در دعاوی

هدف دیگر بر این بنیان اساسی استوار است که حقوق دعاوی بر تاریکی مسیر دعاوی روشنی بتاباند؛ به نحوی که کاربران دادگستری از پیش نسبت به نتیجه این راه آگاه باشند. این شیوه دست اصحاب دعوا را برای تصمیم‌گیری در این که اساساً بخواهند به سمت طرح دعوا حرکت کنند یا از آن صرف نظر کنند باز خواهد کرد. البته همان گونه که پیش از این بیان شد، هدف این نخواهد بود که در تفسیر قاضی دست برده شود و آن را کانالیزه نماییم، بلکه بر این باور هستیم که این رویکرد عمومی تنها به جهت جلوگیری از حاکمیت «نظر قضایی» که پیامد آن سردرگمی اصحاب دعوا به وسیله اختلاف نظر قضایی و حرکت به سمت «استدلال حقوقی» تنها در مقدمات دعوا و ارکان و عناصر آن پیشنهاد شده است. شعبه نخست دادگاه بخش قلعه نو در دادنامه شماره ۱۴۰۲۹۱۳۹۰۰۰۹۸۵۰۹۰ به این دغدغه توجه نموده است و این گونه گفته است: «... این دادگاه نخست آن که به اختلاف قدیمی و کهن در این باره در رویه

قضایی آگاه است و بر این بنیاد به نیکی می‌داند که برخی از همکاران قضایی بر این باور هستند که چون فسخ قرارداد از منظر ماهیتی ایقاع به شمار می‌رود؛ لذا نخست باید به موجب اظهارنامه نسبت به اعلام این فسخ اقدام شود و سپس دادخواست تحت عنوان اعلام فسخ یا تنفیذ آن از مرجع قضایی خواسته شود. این دادگاه با این اندیشه مخالف است و آن را در تعارض با اصل استماع دعاوی می‌بیند. توضیح این که بر اساس پشتوانه‌های عظیم فقهی قاضی نصب شده است تا دعاوی مردم را استماع کند و حتی در کلام صاحب جواهر از استماع دعوی مجهول سخن به میان آمده است و این که با استفصال از خواهان می‌توان راهی برای استماع حداکثری دعوا پیدا کرد. آرمان ارزشمندی که موجب می‌شود اعتماد مردم به دستگاه قضایی افزایش یابد و بر این بنیاد دعاوی کاربران دادگستری بهبوده به جهت اختلاف نظر قضایی بر روی زمین نماند. به بیان دیگر مقررات دادرسی مدنی ابزاری برای احقاق حق به شمار می‌روند و نباید به نحوی تفسیر شوند که مانع از احقاق حق شود...».

برآمد

۱- بر اساس آن چه در این مقاله گفته شد، باید بر این اندیشه پافشاری نماییم که دعاوی و بررسی آن‌ها صرفاً جنبه فنی و ظاهری ندارند، بلکه بر عکس، پدیده ای عملی به شمار می‌روند که شناخت و ویژگی‌ها، ارکان و عناصر آن استقلال این نهاد نوپا را از حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی آشکار می‌نماید. بر این بنیاد هر دعوا شخصیت حقوقی مستقل به خود دارد که شناخت و ویژگی‌های ذاتی آن امری ضروری هم در رویه قضایی و هم نظام آموزشی خواهد بود. پس منطقی این است که از دیالکتیک حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی رها شویم و بر سنتزی ارزشمند به نام حقوق دعاوی تکیه کنیم.

۲- در این رشته آن چه اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، پایان دادن به دعاوی بر بنیاد استماع حداکثری دعاوی خواهد بود. رویکردی که صدور حکم و ورود در ماهیت دعوا و در نتیجه «تمیز حق» ساختار بنیادین آن را در بر می‌گیرد. بدین سان اصول و تشریفات دادرسی در این راه تفسیر خواهند شد و حقوق دعاوی خود را از دعاوی برتری یکی بر دیگری بی‌نیاز می‌بینند. پس باید دست از مقاومت سرسختانه در آفرینش و به دنیا آمدن این فرزند مشروع برداریم و با آغوشی باز او را به رسمیت بشناسیم و افزون بر آن با مهربانی اجازه رشد و تکامل آن را در سرزمین حقوقی کشور فراهم کنیم. نهادی که در پی دستیابی به اهداف برنهاد شده در زیر خواهد بود:

- شناسایی جایگاه علمی دعاوی در آموزه حقوقی و نظام دانشگاهی در جهت تثبیت ارکان و عناصر هر دعوا و در نتیجه قرار گرفتن آن در سرفصل‌های آموزشی؛
- توجه علمی پژوهشی نسبت به مفهوم دعاوی در نظام حقوقی ایران و گسترش نوشته‌های حقوقی در این زمینه اعم از مقاله و کتب حقوقی؛

- تلاش در جهت فراهم نمودن آشنایی کاربران دادگستری با روند رسیدگی به دعاوی و نتیجه آن‌ها با هدف جلوگیری از اطاله دادرسی و صرفه‌جویی در وقت و هزینه‌های اقتصادی دعاوی؛

- کوشش در خصوص رسیدن به آرمان ارزشمند یکسان سازی عملکردی در رویه قضایی نسبت به دعاوی و عناصر آن با هدف فروکاستن از سلیقه قضایی و تمرکز بر استدلال حقوقی.

فهرست منابع

الف. فارسی

- * انصاری، باقر (۱۳۸۷)، نقش قاضی در تحول نظام حقوقی، چاپ نخست، تهران: میزان.
- * شهابی، مهدی (۱۴۰۱)، فلسفه حقوق، چاپ چهارم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- * میرنژاد بروجنی، سید رسول (۱۳۹۸)، مجموعه‌های حقوقی عناصرشناسی دعاوی - دعاوی تخلیه عین مستأجره به جهت تغییر شغل، جلد سوم، چاپ نخست، تهران: دادگران امید.
- * میرنژاد بروجنی، سیدرسول و فرحزادی، علی‌اکبر (۱۳۹۹)، «اصل قابل استماع بودن دعاوی در فقه اسلامی و حقوق ایران»، دیدگاه‌های حقوقی، دوره ۲۵، شماره ۸۹.
- * میرنژاد بروجنی، سیدرسول و فرحزادی، علی‌اکبر (۱۴۰۰)، «اصل ترمیم دادرسی در حقوق دادرسی مدنی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۵، شماره ۱۱۵.
- * میرنژاد بروجنی، سیدرسول، فرحزادی، علی‌اکبر (۱۴۰۰)، اصل قابل استماع بودن دعاوی در فقه اسلامی و حقوق ایران، چاپ نخست، تهران: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.
- * خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۳)، حقوق دعاوی؛ قواعد عمومی دعاوی، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۳)، حقوق دعاوی؛ تحلیل و نقد رویه قضایی، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۸)، حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی، چاپ ششم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * جعفری تبار، حسن (۱۴۰۱)، منطق حیرانی، چاپ سوم، تهران: نشر نو.
- * جعفری تبار، حسن (۱۴۰۰)، دیو در شیشه (فلسفه رویه قضایی)، چاپ دوم، تهران: نشر نگاه معاصر.
- * طیرانیان، غلامرضا (۱۳۹۲)، دعاوی تصرف، چاپ چهارم، تهران: گنج دانش.

- * هرمزی، خیرالله (۱۳۹۴)، «شرایط قابل استماع بودن دعوی در فقه»، نشریه پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۴، شماره ۱۳.
- * محسنی، حسن و ملک‌تبار فیروز جانی، هادی (۱۴۰۰)، «اشباه و نظایر ایرادات آیین دادرسی در فقه امامیه»، تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، دوره ۴، شماره ۱۱.
- * جی گارت، برایان و کاپلتی، مورو (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * داودی، حسین (۱۳۹۷)، «ویژگی قواعد شکلی (آیین دادرسی مدنی)»، مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۸، شماره ۲.

ب. عربی

- * موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۵)، تحریر الوسیله، جلد دوم، چاپ نخست، قم: موسسه دارالعلم.
- * نجفی، محمدحسن (۱۴۰۱)، جواهرالکلام فی شرایع الاسلام، جلد چهارم، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- * رشتی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۱)، کتاب القضاء، جلد دوم، چاپ نخست، قم: دارالقرآن کریم.
- * اسدی حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۴۲۱، تلخیص المرام فی معرفته الاحکام، چاپ نخست، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- * اسدی حلی، محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات قواعد، چاپ نخست، قم، موسسه اسماعیلیان.

پ. انگلیسی

- * Alexy, Robert, 1989, **A Theory of Legal Argumentation**, Oxford University Press.
- * Dahlman, Christian, and Feteris Eveline, (2013), **Legal Argumentation Theory: Cross Disciplinary Perspectives**, Springer,
- * Feteris Eveline T (1999), **Fundamental of Legal Argumentation**, Springer-Science + Business Media, B.V.
- * Habermas, Jurgen, (1998), **On the Pragmatics of Commuication**,

The MIT Press, Cambridge, Massachusetts.

* MacCormic, Neil, (2003), **Legal Reasoning And Legal Theory**, Oxford University Press.

* Perelman, CH., (1999), **The New Rhetoric and the Humanities**, D. Reidel Publishing Company.

* Perelman, CH., (1982), **The Realm of Rhetoric**, University of Notredamm Press.

* Stelmach, Jerzy, and Brozek, Bartosz, (2006), **Methods of Legal Reasoning**, springer

* Toulmin, (2003), **The Uses of Argument**, Cambridge University Press.